تمرین دموکراسی نداشته ایم

اشاره:

دکتر غلامعباس توسلی از چهره‌های نام آشنای دانشگاهی، جامعه‌شناسی و سیاست ایران محسوب می‌گردد. دکتر توسلی به رغم شهرت و برجستگی علمی، بسیار متواضع و فروتن و ساده‌زیست می‌باشد، به نحوی که مصاحبت با او این احساس را زنده می‌کند که بین حرف و رفتار و علم و کردار او انسجام و یگانگی خاصی برقرار است.

با آنکه در طول سالیان متمادی دکتر توسلی از موضع یک اصلاحگر اجتماعی و سیاسی معضلات و مسائل زیادی را به مسوولان گوشزد کرده است اما بعضا این سخنان عالمانه با تفاسیر ناصوابی روبه رو شد.

در گفت‌وگوی زیر موانع و چالشهای اصلاحات، «نقد اصلاحات معطوف به قدرت» «باز توزیع قدرت در اجتماع» «جامعه‌شناسی اپوزیسیون» و مقایسه عدالت اجتماعی با عدالت توزیعی و... مورد تامل جامعه شناسانه و کندوکاو سیاسی قرار گرفته است.

جناب آقای توسلی، همان‌طور که استحضار دارید، اصلاحات برای پاسخگویی به مطالبات متراکم اجتماعی در فضای سیاسی پنج ساله اخیر گفتمان حاکم شده است، اما به رغم اقبال و گرایش غالب اجتماعی تحول بنیادینی ایجاد نکرده است، به نظر شما موانع و چالش‌های اصلی اصلاحات در کجا قرار دارد؟

اصلاحات از ابتدا هدف‌های بسیار بزرگ و عالی داشته و شاید لازم بوده که در

اگر امروز بحث جهانی‌شدن مطرح شده مردم کم‌کم دیگر از چارچوب ملی هم یک قدم فراتر می‌گذارند‌لذا ما باید مقتضیات جهانی‌شدن را بیش از پیش درک بکنیم و مشکلاتی را که از جهت جهانی شدن گریبان ما را می‌گیرد و در آینده هم خواهد گرفت بایدشناسایی کنیم

مورد آن برنامه‌ریزی‌های دقیقی شود و استراتژی‌های آن را مشخص کنیم، البته برای رسیدن به این استراتژی باید تاکتیک‌هایی را هم در پیش بگیریم. متاسفانه اصلاحات از ابتدا حالت شعار داشته و وقتی این شعارها می‌خواست تحقق پیدا کند به برخی موانع فرهنگی، مذهبی و سیاسی و... برخورد کرده است، اما روی هم رفته هنر اصلاح‌طلبان در این است که بتوانند این موانع را از بین ببرند یا برنامه درازمدتی برای رفع این موانع پیش‌بینی کنند.به نظر من چالش‌ها یک جنبه‌اش از سوی خود اصلاح‌طلبان و جنبه دیگر آن از سوی مخالفان اصلاح‌طلبان و یک جنبه موانع ساختاری و چالش‌هایی است که به‌طور طبیعی به دلایل خارجی و داخلی به وقوع می‌پیوندد و اثرگذار است.مخالفین اصلاحات از ابتدا تلاش زیادی به عمل آوردند که اصلاحات در مسیر خود قرار نگیرد، چون اساسا اصلاحات بر این بوده که آن موانعی را که به‌طور طبیعی در جامعه به‌وجود آمده آنها را برطرف کند، بنابراین کسانی بودند که از ابتدا با اصلاحات سر سازگاری نداشتند، درنتیجه می‌بینیم که برای روند و بستر اصلاحات موانع سیاسی زیادی فراهم شده است بلکه برخوردهای زیادی هم در این زمینه انجام گرفته است، البته تا حدودی این موانع در کلیت خود با شرکت مردم در انتخابات دموکراتیک به دست آنها رفع شده است (انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری). در این چند ساله اخیر در عمل دیده‌ایم که چالش‌هایی که اصلاحات با آن مواجه شده است به نحوی شدید بوده که گاهی جوان‌ها و گروه زیادی از مردم را به سمت دلسردی و سرخوردگی و ناامیدی سوق داده است و در واقع یک مقدار بی‌اعتمادی نسبت به روند اصلاحات و مدیریت اصلاح‌طلبان به‌وجود آمد.

به نظر می‌رسد این وضعیت سرخوردگی ناشی از این است که یک تفسیری قائل است که اصلاح‌طلبان متاسفانه برنامه‌های اصلاحی خودشان را به منزله ابزاری برای به‌دست آوردن قدرت در برابر رقیب پیش می‌برند یعنی اصلاحات بیشتر از اینکه تاثیری در نوع روابط اجتماعی، سیاسی و کیفیت حکومت داشته باشد، ابزاری برای کسب قدرت می‌باشد؟ و یا برای اینکه رقیب را از میدان قدرت خارج کند! آیا به نظر شما این تفسیر می‌تواند درست باشد؟

وقتی اصلاحات در عمل به مانع برخورد کند باعث می‌شود مسائل اساسی پیش بیاید و این مسائل رو باعث می‌شود که مطالبات اجتماعی و هدفها فراموش شود و وسیله هدف تلقی شود خود اصلاحات یک وسیله‌ای است برای این که تغییرات و پیشرفتهایی در جامعه به وجود بیاید ولی خود این چالشهایی که به وجود می‌آید در رابطه با وسیله و راهی که ما می‌رویم این در حقیقت کل این جریان را به چالش می‌کشاند و خواه ناخواه برخوردهای انسانی جناحی، سیاسی جای آن هدفهای نهایی و مطلوب را می‌گیرد و در واقع به جای آن که به آن هدفهای نهایی بیندیشیم به رفع و رجوع این نوع برخوردها و کشاکشها می‌اندیشیم که در واقع از طرف مخالفان اصلاحات و اصلاح طلبان به وجود می‌آید. ممکن است یک تعبیرش این باشد که اصلاح طلبان در مقابل این نوع برخوردها به یک نوع، واکنشی عمل می‌کنند یعنی به جای این که به هدف نهایی فکر کنند بیشتر به قدرت سیاسی جناح بندیها، کشاکشها و مواضع قدرت تاکید می‌کنند و در نتیجه روی پشتیبانی و آرای مردم کمتر تکیه می‌شود. بنابراین متاسفانه برخی موانع برمی‌گردد به عملکرد خود اصلاح طلبان، کندروی و تندروی برخوردهای سیاسی و جناحی آنها و حتی محدود کردن دامنه اصلاحات از سوی اصلاح‌طلبان، پس نمی‌توانیم به کلی اصلاح طلبان را از عدم تحقق مطالبات و اهداف برآورده نشده معاف کنیم.

اگر ما همدیگر را نمی‌پذیریم لااقل باید یکدیگر را تحمل کنیم تا همه شهروندان این مملکت بتوانند در مسائل اجتماعی شرکت داشته باشند . اگر ما نخواهیم خودخواهانه با مسائل برخورد کنیم باید به همه اجازه بدهیم که مشارکت داشته باشند و بدین طریق باید به سمت وفاق ملی رفت

در عرصه رقابتی که حاکم است اصلاح‌طلبان توانستند تا حدود زیادی با انتقاداتی که بر جناح مقابل گرفتند، با اقبال مردم و مطبوعات و افکار عمومی مواجه شوند و طبعا ما به عنوان اصلاح‌طلبان این جریان را تایید می‌کنیم ولی در ساختار و حوزه داخلی اصلاحات و در عرصه قوه مجریه شاهد اصلاحات مورد انتظار مردم و پاسخگویی به مردم نبودیم . لطفا چرایی و چگونگی آن را بیان کنید؟

قوه مجریه اگر می‌خواهد در ساختار خود جهت اصلاح طلبی گامهای موثری بردارد در ساختار خود باید تغییرات اساسی انجام بدهد. آنچه که ما می‌بینیم اکثریت قریب به اتفاق مجریان اصلاحات، دست‌اندرکاران و مجریان قبلی بودند و این مجریان در حقیقت امتحان خود را داده بودند. اگر می‌شد این را حساب کرد باید همین‌ها قبلا این اصلاحات را انجام می‌دادند ولی از طرف دیگر می‌بینیم که بعضی از کسانی که به اصلاحات بیشتر پایبند بودند و محور اصلاحات بودند آنها هم رد صلاحیت شدند و یا حذف شدند؛ مثل آقایان نوری، مهاجرانی و... با وجود این مردم انتظار داشتند دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، بعد از آن یک کاندیدای قوی‌تر و محکم‌تر و با خروج از چارچوب‌های خودی‌ها که متاسفانه یک دایره تنگی را بین اصلاح‌طلبان و مخالفان اصلاحات به وجود آورد، از این دایره خارج می‌شدند و از افراد مصمم‌تر، صاحبنظرتر و مبرزتری برای پیشبرد اصلاحات استفاده می‌کردند نمی‌شود پیشاپیش گفت که فکر کردند چون ممکن است به مانع برخورد کنند این کار را نکردند یعنی با وضع موجود خود را تطبیق دهند به نظر من این مردم را راضی و قانع نمی‌کند باید دوبار و سه بار این طرح‌ها به مجلس برود. وقتی از ابتدا کابینه، لیستی داشته باشد که در دایره تنگ و محدود است و تغییرات آن بسیار اندک است می‌گوییم که از ابتدا یک نوع تمایل برای حفظ وضع موجود و محافظه‌کاری وجود داشته است.

در شرایط کنونی مدیریت اصلاحات بعد نزولی را طی می‌کند، این دلیل بر محافظه‌کاری اصلاحات است یا اینکه اصلاحات رو به افول می‌رود؟

ما نمی‌توانیم بگوییم اصلاحات رو به افول می‌رود ولی می‌توانیم بگوییم اصلاحات یک مقدار به سمت محافظه‌کاری گرایش پیدا کرده و برای این که با وضع موجود خود را تطبیق بدهد خواه ناخواه دست پایین را در خواسته‌ها و هدف‌های خود پیگیری کرده و در نتیجه آن تحولاتی که مورد انتظار بوده به وقوع نپیوسته است.

در طول سال‌های گذشته یک شیوه و سنت غلط رایج شده است و آن شیوه حذف نمودن اپوزیسیون و رقیب برای ماندگاری در قدرت است. به نظر شما آیا اصلاحات از این الگو در شیوه مبارزاتی استفاده می‌کند یا خیر؟

از اوایل انقلاب مرحوم آقای بازرگان و دیگران در همان مجلس اول می‌گفتند که برای یک مملکت دارای دموکراسی یک اپوزیسیونی لازم و ضروری است و این اپوزیسیون یعنی مخالف قانونی که با حرف شما اصلا موافق نیست. ما تا این مساله را حل نکنیم و کسانی باشند که غیر از خود ما که دستگاه را نقد بکنند، مورد سوال قرار بدهند، به چالش بکشند، راه اصلاح وجود ندارد و این یک مساله‌ای بود که متاسفانه در کشور ما هنوز هم بعد از ۲۳ سال در نظام جانیفتاده که اپوزیسیون، دشمن و برانداز نیست اپوزیسیون مخالف قانونی و مشروعی است که در همه نظام‌های دموکراتیک به رسمیت شناخته شده و ممکن است در اقلیت باشد ولی همان اقلیت حق دارد. حق انتقاد و برخورد و شهروندی دارد. ما متاسفانه در ایران به خاطر اینکه، تمرین و تعریفی از دموکراسی نداشتیم و باید از همان دیدگاه‌های قدیمی پیروی می‌کردیم بعضا هر نوع انتقاد و مخالفتی را سرکوب کردیم و نگذاشته‌ایم که آن بازی دموکراسی- که لازمه‌اش وجود نیروهای اصلی که همدیگر را مورد ارزیابی دائمی و نقد قرار بدهند، است- صورت بگیرد تا روزی این اقلیت بتواند در چارچوب اراده اکثریت و مردم سالاری اکثریت شود. از روز اول و در تعریف خودی و غیر خودی برای عده‌ای، خودی کسانی بودند که در قدرت بودند و کسانی که در قدرت نبودند اسم خود را غیر خودی گذاشتند. این دایره‌هایی که به وجود آمده بود متاسفانه در دوره اصلاحات هم اصلاح نشده بود و اگر می‌خواست اصلاحات واقعی صورت بگیرد یعنی مشارکت واقعی مردم در گروه‌های مختلف جلب شود و اعتماد متقابل به وجود بیاید، باید تفاوت دیدگاه‌ها را به رسمیت می‌شناختیم که متاسفانه این کار درست صورت نگرفته است . در حقیقت هیچ جایی برای عرضه عمومی و فعالیت اپوزیسیون که یک امر کاملا به رسمیت شناخته شده‌ای است و ضرورت دارد - و مثل پادزهری است که وقتی می‌زنی جلوی میکروبها را می‌گیرد - این را متاسفانه نتوانستیم به رسمیت بشناسیم در نتیجه می‌بینیم که مسائلی چون اقتصادی به فسادهایی گرایش پیدا می‌کند که می‌توانستیم خیلی پیش تر جلوی آنها را بگیریم و ما می‌بینیم استقرار و توسعه پیدا می‌کند و در حقیقت از فرصتی که کشور طی این ۲۳ سال می‌توانست یک فرآیند دمکراسی را در خود به‌وجود بیاورد و موانعی که بر سر توسعه سیاسی است، برطرف کند و یا آن موانع برخورد کند، استفاده نکردیم.

اشاره کردید به اپوزیسیون ! از نقطه نظر جامعه شناسی سیاسی، اپوزیسیون بر چهار طیف اپوزیسیونهای قدرت طلب ، اصلاح طلب ، استحاله گرا و برانداز طبقه بندی می‌شود، اما امروزه برخی نهادها و جریان‌های سیاسی بدون توجه به طبقه‌بندی کلاسیک فوق برخی از افراد و جریان ها را متهم به اپوزیسیون برانداز می‌کنند. به نظر شما اتهام افکنی نتیجه ضعف و توسعه سیاسی در ایران است یا اهداف خاصی را تعقیب می‌کند؟

به نظر من اینها از عدم توسعه ناشی می‌شود و شاید عدم داشتن حسن‌نیت در برخی کسانی که محور قدرت از بودند. ما محور مهمی چون قانون اساسی برای تعریف داریم. اگر یک گروهی از ابتدا می‌گویند با نظام اسلامی رابطه نداریم قانون اساسی را هم قبول نداریم، چارچوب قانون را نمی‌پذیریم، خوب اینها حق حیات دارند و نمی‌توانیم به اینها برانداز بگوئیم. برانداز کسی است که می‌جنگد، اسلحه برمی‌دارد و به هر ترتیبی که بتواند در جهت براندازی عمل می‌کند. ولی مخالفت تئوری و سیاسی و انتقاد در چارچوب براندازی قرار نمی‌گیرد. با وجود این قانون هم مسلم است که وقتی نظام را به عنوان یک مجموعه قبول کرد، چارچوب قانون اساسی را پذیرفت یعنی مشروعیت نظام را زیر سوال نبرد، این خودبه‌خود نمی‌تواند جزو آن گروه باشد. مخالف سیاسی در اصل بخشی از سیاست‌ها و برنامه‌ها را مورد انتقاد و اصلاح قرار می‌دهد و نه تمامیت نظام و ارکان آن را مورد انکار قرار می‌دهد. متاسفانه بحث نظام و حاکمیت درهم آمیخته است یعنی «حاکمیت» غالبا خود را به جای «نظام» می‌گذارد یا یک مسوول از حاکمیت خود را «کل نظام» تلقی می‌کند درحالی که این‌طوری نیست در دنیا نظام‌ها همیشه پایدار است صدها نفر می‌آیند و می‌روند ولی به نظام لطمه‌ای وارد نمی‌شود و به عکس تعادل نظام در این است که این تحرک سیاسی و اجتماعی در جامعه از پایین به بالا وجود داشته باشد، بنابراین اینها یک مقداری آمیخته و تفسیر خطا شده و بعضا از آن بهره‌برداری سیاسی و جناحی شده است چون وقتی تبلیغات در دست عموم قرار گرفت، امکانات بر روی تمرکز قدرت بود بقیه سعی می‌کنند با تعریف خود با آن برخورد کنند.

همان‌طور که عنایت دارید، این روزها بحث مبارزه با مفاسد اقتصادی مطرح است. این قضیه در سال‌های گذشته به عنوان ثروت‌های بادآورده هم مطرح شده است و برخی معتقدند بیش از آنکه منجر به ریشه‌یابی ساخت رانتی شود، معطوف به اهداف جناحی شده است. به نظر شما برای مبارزه واقعی چه باید کرد؟

مفاسد اقتصادی زمانی معنا دارد که واقعا جنبه صرف اقتصادی داشته باشد، ولی مفاسد اقتصادی مطرح‌شده در سطح کلان مطمئنا یک بعد سیاسی دارد و به‌طور طبیعی فقدان عرصه انتقاد و بحث و سوال از سطوح فوقانی و میانی قدرت و ساختار حاکمیت، باعث می‌شود فساد ریشه دواند، خودبه‌خود این موضوع بر اقتصاد تاثیر می‌گذارد، از فرهنگ سر در می‌آورد و نهایتا بخش‌های مختلف جامعه را تحت تسلط و سیطره خود قرار می‌دهد. بنابراین ما باید بدانیم که این مفاسد اقتصادی از سوی چه افراد، بستر و آبشخوری به وجود می‌آید. اگر از سوی افراد عادی هستند که خیلی راحت می‌توان آنها را زیر سوال برد و آنها زور سیاسی ندارند که بتوانند جلوی این کار را بگیرند ولی وقتی یک چنین زور سیاسی وجود داشته باشد یعنی یا در ارتباط با کسانی هستند که زور سیاسی دارند و یا به نحوی به آنها وابسته هستند، ارتباطات خانوادگی دارند یا شکل دیگری که متاسفانه در کشور ما رسم است - شرایط خویشاوندی، شبکه دوستی و رفاقت وجود دارد که اینها همه به صورت یک قدرت سیاسی وابستگی دارند - در این صورت مسائل اقتصادی هم که مطرح می‌شود درگیر همان رقابت‌های سیاسی می‌شود و اصل مساله هیچ وقت مورد بررسی دقیق قرار نمی‌گیرد و پاسخی برای آن نمی‌توانیم پیدا کنیم. به طور خلاصه بحث اقتصادی که مطرح شد کشیده شد به مفاسد اقتصادی، می‌خواستند اقتصاد را اصلاح کنند در جریانی به نام مفاسد اقتصادی افتادند. در این بحث مفاسد اقتصادی باید افرادی باشند چه در قوه قضائیه چه در نهادهای دیگر که بی‌طرف باشد و از دید منافع ملی و حاکمیت ملی برخورد کنند نه از سطح گروهی و جناحی. یکی از اشکالات این است که برخوردها جناحی و گروهی است و گاهی این مساله اقتصادی و مفاسد اقتصادی خود دستاویزی برای کوبیدن رقیب است خلاصه اصل موضوع از محمل خودش خارج می‌شود و جریانی پیدا می‌کند که ماهیتش به کلی تغییر می‌کند و دیگر ماهیتش اقتصادی نیست بلکه ماهیتی سیاسی است. همانطور که قوه قضائیه گاهی برخورد سیاسی با قضایا می‌کند در واقع ماهیت قضایی خود را از دست می‌دهد و تصمیمات بیشتر تصمیماتی سیاسی است تا تصمیمات حقوقی و قضائی. ما این مشکل را همیشه در جامعه داشتیم که سوء استفاده‌های کلان و مفاسد بزرگ بیشتر بر محور قدرت، بر محور کانونهایی که از لحاظ سیاسی قدرت داشتند می‌چرخیده است این را باید دید که چگونه می‌شود تفکیک کرد.

به نظر شما برخی افراد از برخورد گزینشی با مفاسد اقتصادی چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

در شرایطی که محدودیت در روزنامه‌ها و فعالیت های سیاسی به وجود آید و زمینه اجتماعی، سیاسی و اطلاع‌رسانی محدود شود، یک قدرت سیاسی آن مفاسد اقتصادی را پوشش می‌دهد و از برملا شدن و افشا شدن آن اگر نگوئیم جلوگیری می‌کند، لااقل آن را به حاشیه کشانده و از مسیر طبیعی خود خارج می‌کند به طوری که بعد از چند سال شما بالاخره دستگیرتان نمی‌شود که این مفاسد اقتصادی وجود داشته‌یانه و چه کسانی بودند، و در آخر هم آفتابه دزدها را می‌گیرند - افرادی که خیلی نقش زیادی نداشتند - و با بسیاری از آنهایی که اثر زیادی داشتند و ضربه‌های زیادی به اقتصاد جامعه وارد کردند و سوء استفاده های کلانی کردند و رانت خواران و کسانی که در این زمینه هستند و بهره‌برداری خود را کرده اند، برخورد نمی‌شود. بنابراین تا فضای سیاسی اصلاح نشود و فضای سیاسی‌مناسب ایجاد نشود و فضایی براساس اعتماد به وجود نیاید خود به خود بقیه مسائل بیشتر دستاویز است تا واقعیت. خیلی از این مسائل از جمله همین قتل‌های زنجیره‌ای که حتی فیلم‌هایش به خارج از کشور نفوذ کرد ولی مردم هنوز هم از آن بی‌اطلاع هستند. بنابراین هرگاه از این نوع مسائل پیش می‌آید وقتی یک سر آن به قدرت بخورد و سرنخ آن در آنجا باشد خودبه خود امکان بر طرف کردن صحیح و به وجود آوردن بستری اعتمادی و سالم را نباید انتظار داشته باشیم.

وجه مشترک مردم در بدو انقلاب و اصلاحات مطرح شده در دوم خرداد، عدالت اجتماعی بوده است . یعنی عدالت اجتماعی شاید عمومی‌ترین خواسته مردم باشد آیا به نظر شما ما در این ۵ ساله اصلاحات توانستیم به عدالت اجتماعی برسیم ؟ بعضی از کارشناسان معتقدند ما حتی به یک عدالت توزیعی هم نرسیدیم آیا با توجه به آمار و ارقام می‌توانیم بگوییم که به عدالت اجتماعی و یا به عدالت توزیعی دست یافتیم؟

ما باید در شرایط خاص جامعه خود تعریف کنیم واقعا درآمد ملی چه هست چه جمعیت و چه تحولات جمعیتی و چه تولیداتی داریم ؟ مساله اساسی این است که سرمایه گذاری‌ها منحرف نشود بلکه به طرف تولید حرکت کند تا سطح زندگی عموم مردم بالا بیاید. ما می‌توانیم بخشی از درآمد نفت یا درآمد ملی را مثلا از طریق سوبسید به جریان توزیع بگذاریم و فکر کنیم این یک عدالت اجتماعی است ولی کار درست انجام ندهیم، بازده بالا نباشد، سرمایه گذاری صنعتی به اندازه کافی انجام نگیرد و بسیاری از مسائل دیگر مانند هدر دادن منابع انسانی، طبیعی، مالی و ما شاهد این هستیم که بسیاری از منابع‌ای را که می‌شود صرفه جویی کرد صرف کارهایی می‌شود که هیچ فایده‌ای برای جامعه ما ندارد و این بحث یک ریال و دو ریال نیست بحث میلیارد است - در سمینارها و انواع و اقسام رفتارهایی که به خاطر خودشان این هزینه ها را در داخل و خارج کشور انجام می‌دهند - بنابراین اگر ما نتوانیم یک جامعه سالم داشته باشیم آن عدالت واقعی یا توزیعی اصلا معنی پیدا نمی‌کند مگر در فقر، ولی ما باید بتوانیم ابتدا اقتصاد خود را در روند سالمی قرار دهیم، متاسفانه اقتصاد ما بیمار است و هر کاری بکنیم که بتوانیم عدالت را اجرا کنیم عده‌ای بهره مند می‌شوند و عده‌ای دیگر بهره مند نمی‌شوند و ضربه می‌خورند.

آیا در این دور باطل کنش غیر منطقی متقابلی حاکم است. پیشنهاد شما برای خروج از این بحران چیست ؟

اصل باز بودن فضای سیاسی و فرهنگی برای بحث و مجادله برای این که افرادی بتوانند در کابینه و مجلس غیر از آن حصاری که کشیده شده حالا یا به وسیله گروهها، شورای نگهبان یا کس دیگری این شکسته شود متخصصان، صاحبنظران، کسی که واقعا بیشتر در جهت منافع ملی فکر می‌کند بتوانند نظریات خود را ابراز کنند و گوش شنوایی هم برای این بحثها وجود داشته باشد، یعنی تصمیمات فردی و خودسرانه در گروههای مربوط گرفته نشود اگر این همه متخصص در کشور است، آیا فقط یک نفر است که مسائل اقتصادی را می‌فهمد ؟ واقعا افراد زیادی می‌توانند روی مسائل فرهنگی و اجتماعی اظهار نظر کنند. انقلاب یک گروه جوان را روی کار آورد. برخی از این افراد به تدریج تجربیات آموختند ولی نگذاشتند بسیاری از متخصصان واقعی و

در درازمدت ما خواهیم دید که گروه‌های دیگر جانشین ما خواهند شد ولی تا وقتی که اهرم‌ها و قدرت‌ها در دست ماست، باید درجهت اصلاحات اساسی جامعه حرکت کنیم و این فقط نیاز سیاسی نیست بلکه نیاز فرهنگی هم است

کسانی که صاحبنظر هستند، اظهار نظر کنند وکسانی که نظرشان را بدون ترس ابراز می‌کنند وارد صحنه شوند و اظهار نظر کنند بنابراین راه حل هم یک راه حل نسخه‌ای نیست ما باید بتوانیم گفت و گو کنیم. زمینه تحول و تغییر را فراهم کنیم کسانی باشند که در یک معنا انقلابی باشند درست است اصلاح طلب هستند ولی اصلاحات هم نوعی انقلاب است. باید یک تغییراتی در سیستم کاری و در نظام کاری خود بدهند. ولی خوب اگر در هر جایی اشخاص معینی باشند و باندهایی وجود داشته باشد که مسائل را در جهت منافع شخصی هدایت کند طبیعتا امور اصلاح نمی‌شود، فرآیند اصلاحات یک فرآیند اجتماعی همه جانبه‌ای است که باید وسایل و ابزارهایش فراهم شود شکی نیست که راه حلی وجود دارد حداقل ما می‌توانیم راه حل‌های برنامه‌ریزی شده داشته باشیم که به طور نسبی به سمت عدالت حرکت کند و در زمینه‌هایی این عدالت را اجرا کنیم. ولی اولین مساله این است که به دست چه کسی اجرا می‌شود؟ برای پیاده کردن عدالت باید گروهی مصمم که فقط منافع مردم را در نظر بگیرند و وجود داشته باشد و از منافع شخصی خود صرف نظر کند. اصل عدالت بر این است که ما چه آلترناتیوی را باید انتخاب کنیم و بتوانیم به سوالات اساسی در آن زمینه پاسخ دهیم بدون توجه به منافع گروهی و شخصی. یعنی در یک مقیاس ملی و سراسری. این‌ها احتیاج به مطالعات و کارشناسی و اظهارنظرهای زیادی دارد و اگر کسانی مانع این عدالت شوند باید روشن شود که چه کسانی هستند و به چه دلیل مانع تراشی می‌کنند؟

در دو دهه گذشته در افکار عمومی مطرح بوده که سرنوشت انقلاب چه می‌شود و الان هم این سوال مطرح می‌شود که اصلاحات چه می‌شود و بعد از آقای خاتمی چه آلترناتیوی چه جریانی، چه گرایشی با چه رویکردی بار اصلاحات را به دوش می‌گیرد و اصلاحات را پیش می‌برد؟

در این رابطه چند مساله مطرح است: اول این که باید یک وفاق ملی باشد، اگر ما همدیگر را نمی‌پذیریم لااقل باید یکدیگر را تحمل کنیم تا همه شهروندان این مملکت بتوانند در مسائل اجتماعی شرکت داشته باشند چون سرنوشت همه، سرنوشت هوا، آب و غذای این مملکت در دست همه است، در دست یک گروه و یک فرد نیست و اگر ما نخواهیم خودخواهانه با مسائل برخورد کنیم باید به همه اجازه بدهیم که مشارکت داشته باشند بنابراین باید به سمت وفاق ملی رفت.

مساله دوم این است که هر گروه و هر شخصی که می‌آید باید برنامه منسجم و درست و حساب شده‌ای داشته باشد. وقتی می‌گویند باید یک دموکراسی وجود داشته باشد یعنی برنامه‌هایی بلند مدت و کوتاه‌مدت داشته باشند و نظر مردم را نسبت به این برنامه‌ها جلب کنند، مشارکت مردم را در آن دخالت دهند برای ما فقط کلمه اصلاحات مهم نیست، تغییرات اساسی که در جریان آن‌در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی رخ می‌دهد مهم است. بنابراین روی کلمات که ما بحثی نداریم هر کسی می‌خواهد بیاید، ولی برنامه پیش‌بینی شده‌ای داشته باشد که اولا مورد تایید مردم باشد و دوم اینکه قادر باشد آن برنامه را پیاده کند و سپس مردم بدانند در چه دورنمایی حرکت می‌کنند، اگر امروز بحث جهانی‌شدن مطرح شده مردم کم‌کم دیگر از چارچوب ملی هم یک قدم فراتر می‌گذارند درنتیجه ما باید مقتضیات جهانی‌شدن را بیشتر از پیش درک بکنیم. مسائل و مشکلاتی را که از جهت جهانی شدن گریبان ما را می‌گیرد و در آینده هم خواهد گرفت، بایدشناسایی

اگر در هر جایی اشخاص معینی باشند و باندهایی وجود داشته باشد که مسائل را در جهت منافع شخصی هدایت کنند طبیعتا امور اصلاح نمی‌شود، فرآیند اصلاحات یک فرآیند اجتماعی همه جانبه‌ای است که باید وسایل و ابزارهایش فراهم شود

کنیم و افراد و گروه‌هایی که در عمل صداقت و کارایی خود را نشان داده‌اند باید این‌ها را بکار بگیرند و در درازمدت ما خواهیم دید که گروه‌های دیگر جانشین ما خواهند شد، ولی تا وقتی که اهرم‌ها و قدرت‌ها در دست ماست، باید درجهت اصلاحات اساسی جامعه حرکت کنیم و این فقط نیاز سیاسی نیست، بلکه نیاز فرهنگی هم است.نیاز فرهنگی در این معنا که مردم احتیاج به یک تربیت اجتماعی و دموکراسی و تربیت اقتصادی دارند، ما در جهت تربیت سیاسی، شهروندی، اجتماعی کمتر قدم برداشتیم و این نیازمند کانون‌ها، احزاب و گروه‌هایی است وباید بدانیم آنهایی تقویت می‌شوند که منافع ملی را مدنظر قرار می‌دهند نه منافع شخصی را. ما اگر بتوانیم اصولی را در این دوره از اصلاحات حاکم بکنیم، خودبه‌خود اصلاحات روی روالی خواهد افتاد که جوان‌ها و گروه‌های تازه می‌آیند و ما همیشه وقتی که زمینه و عرصه باز باشد، شاهد ظهور گروه‌ها و افرادی هستیم که می‌توانند آینده مملکت را بهتر بکنند یا لااقل به گروه‌هایی رای بدهند که فکر می‌کنند آن‌ها بهتر می‌توانند کار کنند، چون در همین چالش است که ما از درون این گروه‌ها، آنهایی را که بهتر عمل می‌کنند، شناسایی می‌کنیم: البته لازمه این امر این است که خشونت‌ها، دشمنی‌ها و خودمحوری‌ها تا حدودی کاهش پیدا کند، بنابراین ما باید به فکر این واقعیت باشیم که بیش از آنکه چه جریان و حزبی بر ایران حکومت می‌کند، بر این دغدغه بیندیشیم که با برنامه‌ریزی و تعیین استراتژی ملی شرایط نامطلوب کنونی را به شرایط مطلوب و متناسب با انتظار مردم ایران متحول سازیم. بدین رو مطالبات اجتماعی فرومانده را به نحو شایسته پاسخگو گردیم.